

## همانندیها و تفاوت‌های شیوه‌های داستان‌پردازی عطار و مولانا

رضا محمد دوست، رضا اشرف‌زاده\*، محمود مهدوی دامغانی

گروه زبان و ادبیات فارسی، مجتمع علوم انسانی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

سال هفدهم، شماره دوم، خرداد ۱۴۰۳، شماره پی در پی ۹۷، صص ۲۷۲-۲۴۹

DOI: 10.22034/bahareadab.2024.17.7328

### نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

#### چکیده:

**زمینه و هدف:** بررسی آثار شاعران و نویسندگان ادبی و عرفانی این سرزمین نشان می‌دهد که داستان‌سرایی که روند استفاده از واقعیت و روایت، برای برقراری ارتباط با مخاطبان است به شکل بسیار ظریفی مورد استفاده قرار گرفته است. شیخ عطار و مولانا دو شاعری هستند که در تبیین نکته‌های عرفانی و ارسال پیامهای خود به کرات از داستان‌سرایی و توسل به تمثیل سود جسته‌اند. اما علیرغم تفاوت در دوره زمانی این دو شاعر، نقاط اشتراک و افتراق قابل توجهی در داستانها و حکایتهای مشترک آنها ملاحظه میشود که می‌تواند تا از نظر ادبی مورد کنکاش قرار گیرد.

**روش مطالعه:** روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است که داده‌های آن از دو مثنوی عطار (مصیبت‌نامه، الهی‌نامه) با مثنوی مولانا، طی بیست داستان مشترک از این شاعران، به روش اسنادی و کتابخانه‌ای و با فیش برداری جمع‌آوری شده است.

**یافته‌ها:** در این مطالعه تأثیر پذیری مولانا از عطار کاملاً آشکار گردید و این نتیجه حاصل گشت که، علیرغم مشابهتهایی از لحاظ، شخصیت داستان، زمان، مکان اتفاق افتادن و سبک آرایه داستانها، تفاوت‌هایی نیز از نظر سبک ادبی و شیوه آرایه آنها وجود دارد و از منظر ریخت‌شناسی حکایتهای مولوی و بررسی کنشهای داستانی وی نشان دهنده نظم و ترتیب منطقی‌تری است که بر حکایات وی حاکم است. لذا از نظر نوآوری، ذهن مولوی در خلق عبارات و مفاهیم جذابتر میباشد.

**نتیجه‌گیری:** مبحث داستان‌سرایی و توسل به تمثیل در ادبیات فارسی و بالخصوص اشعار عطار و مولانا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است که برای انتقال اندیشه‌ها و تذکر به مخاطبان خویش این نوع قالب هنری را برگزیده‌اند. هر چند عطار در تعیین خط فکری و مثنوی عرفانی و تعلیم آموزه‌های آن بر مولانا تأثیری شگرف دارد، ولی مولوی در هنر پرورش داستان و نتیجه‌گیری از آن جایگاهی رفیعتری داشته و علیرغم مشابهتهایی از منظر ساختار و محتوای داستانهای مشترک، تفاوت‌های بارزی با داستانهای عطار دارد.

تاریخ دریافت: ۰۳ مرداد ۱۴۰۲  
تاریخ داوری: ۰۵ شهریور ۱۴۰۲  
تاریخ اصلاح: ۲۰ شهریور ۱۴۰۲  
تاریخ پذیرش: ۰۶ آبان ۱۴۰۲

#### کلمات کلیدی:

سبک‌های داستانی، عطار، مولانا،  
وجوه اشتراک، وجوه افتراق، داستان

\* نویسنده مسئول:

ashrafzadeh0016@mshdiau.ac.ir

۰۲۴۸۰۳۶۶۳ (۰۵۱ ۹۸)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Differences and similarities between Attar and Rumi's storytelling styles

R. Mohammaddoost, R. Ashrafzadeh\*, M. Mahdavi

Damghani Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 25 July 2023  
Reviewed: 27 August 2023  
Revised: 11 September 2023  
Accepted: 28 October 2023

KEYWORDS

story styles, Attar, Rumi,  
features of commonality,  
features of difference, story

\*Corresponding Author

[✉ ashrafzadeh0016@mshdiau.ac.ir](mailto:ashrafzadeh0016@mshdiau.ac.ir)

[☎ \(+98 51\) 36630248](tel:+985136630248)

ABSTRACT




**BACKGROUND AND OBJECTIVES:** The examination of the works of poets and literary and mystical writers of this land shows that storytelling, which is the process of using reality and narrative, to communicate with the audience, is used in a very subtle way. Sheikh Attar and Maulana are two poets who have benefited from storytelling and allegory in explaining mystical points and sending their messages many times. But despite the difference in the time period of these two poets, there are significant points of commonality and difference in their common stories and anecdotes, which require to be explored from a literary point of view.

**METHODOLOGY:** The research method in this research is descriptive-analytical, the data of which is collected from two Masnavas of Attar (Palehannameh, Elahinamah) with Masnavas of Rumi, during twenty common stories of these poets, by documentary and library method and by taking a survey.

**FINDINGS:** In this study, the influence of Rumi on Attar was completely revealed and it was concluded that, despite similarities in terms of story characters, time, place of occurrence and the style of presenting the stories, there are also differences in terms of the literary style and the way of presenting them. And from the point of view of the morphology of Molavi's stories and the analysis of his fictional actions, it shows a more logical order that governs his stories. Therefore, in terms of innovation, Molavi's mind is more attractive in creating expressions and concepts.

**CONCLUSION:** The subject of storytelling and allegory in Persian literature, especially the poems of Attar and Rumi have been of special importance, who have chosen this type of artistic format to convey ideas and remind their audience. Although Attar has a great influence on Rumi in defining his line of thought and mystical approach and teaching its teachings, Maulavi has a higher position in the art of developing stories and drawing conclusions from them, and despite the similarities in terms of the structure and content of the common stories, there are significant differences with Attar's stories.

DOI: [10.22034/bahareadab.2024.17.7328](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2024.17.7328)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 13	 0	 0

**مقدمه:**

نقد و بررسی آثار خلق شده در یک فرهنگ و ایدئولوژی یکسان می‌تواند معیار تعیین و تشخیص کیفیت و برتری گروهی از آثار بر گروه دیگر باشد و نیز همسانی آنها مورد توجه قرار بگیرد. بیشتر آثار تعلیمیبا رویکرد عرفانی بر مبنای ترویج و تعلیم اخلاق، معرفت خداوند، پند به مردم و تعلیم آموزه‌های دینی خلق گردیده‌اند و معمولاً پدیدآورندگان این آثار میکوشند اسباب و لوازم مورد نظر و مفیدی را فراهم کنند که در انتقال اندیشه‌ها و حمل معانی و مفاهیم مؤثر باشد.

مولانا، که یکی از مواریت خلف در مکتب عرفانی عطار است که در عنفوان جوانی از نگاه عطار دور نماند و او آثار «آتش زدن در سینه‌ی سوختگان عالم را» در چهره‌اش دید و تحفه‌ای نثارش کرد که در بالین مولانا همدم و مونس او بود و حاوی «اسرارالهی» بود. او توانست معبری را که سنایی در ابتدا ایجاد کرده و بعد از وی عطار هموار کرده و رفته بود به کمال برساند و بعدها معلوم گشت آتش عشق وصالش سراسر آفاق را در برگرفت هم چنان که خود گوید: «از خامیبه پختگی و از پختگی به سوختگی رسید». اگر آثار ادبی تعلیمیکه جنبه‌ی عرفانی آن از بقیه‌ی ابعاد برجسته‌تر است، مورد توجه قرار بگیرد، تقریباً بیشتر خالقان این آثار در مضامین و محتوا متفق‌القولند ولی در بیان و کلام، تفاوت‌هایی دارند که آن هم به خاطر عمر زبان است که در اعصار و قرون متمادی، صیقل سلاست خورده، روانی و سادگی آن کاملاً دیده میشود. هرچه از قرون اولیه فاصله میگیریم تغییر چهره و چرخش زبان به سوی فهم بهتر را درمی‌یابیم و با توجه به مقتضیات زمان از خشونت آن کاسته بر لطافت و زیبایی آن افزوده میگردد.

اگر سنایی تمثیلی را برای بیان اهداف خویش به کار بسته است، معادل یا عین آن را در آثار عطار و مولانا میتوان یافت. فقط زبان آنهاست و نوع بیان که تفاوت دارد اما در نتایج تقریباً یکسانند اگر اندک تفاوتی دیده میشود سرانجام، منتهی به رسالت واحدی است که آن معرفت‌الله است. مبحث داستان‌سرایی و توسل به تمثیل در ادبیات فارسی و بالاخص شعر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به همین علت بسیاری از ادبا و شاعران برای انتقال اندیشه‌ها و تذکر به مخاطبان خویش این نوع قالب هنری را برگزیده‌اند و بسیاری از آنها همچون مولانا و عطار در این راه موفقیت چشم‌گیری را به دست آورده‌اند. آنچه در این مطالعه محور پژوهش قرار گرفته است، نقد و بررسی داستانهای مشترک عطار و مولوی است. از اینرو با مطالعه‌ی عمیقتر و توجه بیشتر به اقتراب معنایی حدود بیست داستان و حکایت مشترک در محتوا و مضمون، سعی میشود تا وجوه اشتراک و یا افتراق موجود، شناسایی و بیان گردد.

**پیشینه پژوهش:**

پیش از این اشرف زاده (۱۳۸۲) در کتاب خود تحت عنوان: «عطار و دیگران» بدون اشاره به همه داستانهای مشترک، صرفاً چند داستان زیبا نظیر: شاگرد برنا و دختر استاد از عطار، پادشاه و کنیزک از مولوی، قصه طوطی و بازرگان در آثار هر دو شاعر را مورد نقد و بررسی قرار داده و نتیجه گرفته است که رجحان مولوی بر عطار، حداقل در حوزه داستان‌سرایی بسیار مشهود میباشد. راجندر کمار (۱۳۸۳) در مطالعه‌ی ای با عنوان «آثار شیخ عطار و ماخذ داستانهای مولانا» به بررسی میزان صحت این موضوع پرداخته و نشان داده است که برخی از داستانهای مثنوی به نوعی با آثار عطار در ارتباطند و از آنها بهره گرفته‌اند و یا به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم از آنها اقتباس شده و لذا نقاط اشتراک محسوسی دارند. فروزانفر (۱۳۸۴) در کتاب «احادیث و قصص مثنوی» صرفاً

مشترکات این دو شاعر را بررسی نموده ولی کالبد شکافی و تقابل و تطبیقی صورت نداده است. پورنامداریان و بامشکی (۱۳۸۸)، در مطالعه ای با عنوان «مقایسه داستانهای مشترک مثنوی و منطق الطیر با رویکرد روایت شناسی ساختگرا» به بررسی آثار تعلیمی این دو اثر پرداخته و نتیجه گیری نموده اند که بسیاری از داستانهای مثنوی ساخته و پرداخته خود مولانا نبوده و ریشه آن در آثار پیشین خود نظیر منطق الطیر عطار است. نوع ارتباط میان داستانهای این دو اثر از مقوله «فزون متنیت» است و منظور از آن هر ارتباطی است که «بیش متن» را به «بیش متن» متصل میکند. در این مطالعه ضمن مقایسه ساختار داستانهای مشترک، با نشان دادن شباهتها و تفاوت‌های این دو اثر، بیان شده است که استفاده مثنوی از شگردهای داستان پردازی بسیار بیشتر از منطق الطیر بوده و نسبت به آن گشتاری غیر مستقیم و پیچیده تر دارد. سهیلا فرهنگی (۱۳۹۱) در مطالعه ای با عنوان «یک حکایت و چهار روایت (مقایسه حکایت پردازی عطار، شمس تبریزی، مولوی و سلطان ولد در قصه ایاز و گوهر شکستن)» ساختار روایی این چهار روایت را بررسی نموده و شباهتها، و تفاوت‌های روایتها از نظر میزان توجه به عناصر داستانی از جمله شخصیت پردازی، صحنه پردازی، گفتگو و درونمایه توضیح داده شده است. نتایج این بررسی نشان میدهد که کنشهای داستانی در روایت مولوی بیش از سایر روایتهاست و صحنه پردازی تنها در روایت مولوی دیده میشود؛ عنصر شخصیت پردازی در مثنوی معنوی برجسته تر از سه روایت دیگر است.

### بحث و بررسی

#### داستان و داستان سرایی

داستان «تصویری است عینی از چشم انداز و برداشت نویسنده از زندگی. هر نویسنده فکر و اندیشه‌ی معینی در باره‌ی زندگی یا نحوه‌ی برخوردش با زندگی دارد که فلسفه آن را مجسم میکند. در ضمن هر نویسنده چون هر کس دیگر «احساس» خصوصی از زندگی دارد. این احساس صمیمانه با فکر و اندیشه‌ی او در ارتباط است در واقع، افکار و اندیشه‌ها را نمیتوان از احساسات و عواطف جدا کرد.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۵۷۵). «این افکار و احساسات گاهی به هم آمیخته‌اند و پیوسته و گاه در برابر هم قرار میگیرند. از این رو ممکن است نویسنده قادر نباشد احساسات خود را با افکاری که برایش مهم است مرتبط کند اما میتواند این احساسات را در «تخیل»، در شخصیتها، «عمل یا عمل داستانی»، تشریح و تجربه کند؛ همین «داستان» را می‌آفریند. کار اصلی داستانها، اساساً ایجاد هیجان و التهاب در خواننده است از طریق گره افکنی و تسکین هیجان گذشته.» (همان، ۵۸۰).

به دیگر بیان «داستان نظیره ای از زندگی فردی و اجتماعی آدمیان در قالب الفاظ است خواه به نظم و خواه به نثر که در طی آن قهرمانان، در محیطی معین کردارهایی را بر بنیاد منطقی آغاز کرده به پایان میرسانند که روند این کردارها در فرجام مبین دگرگونی در کیفیت خویش است و این تحول کیفی روند کردارها به گونه ای صورت میگیرد که حال خواننده یا شنونده را منقلب میگرداند.» (سرامی، ۱۳۶۸: ۵۲).

بر همین اساس، داستان سرایی نیز هنر استفاده از کلمات و جمله‌ها برای به تصویر کشیدن المانها، جلوه‌های مختلف یک داستان، ابعاد متفاوت یک روایت و در نهایت شخصیت‌های قصه است. در روند داستان سرایی تلاش میشود تا مخاطب درگیر قصه شود و با شخصیتها و مفاهیم ارتباط برقرار کند. از گذشته‌های دور هدف از خلق داستان و داستان پردازی توجه به دغدغه‌های واقعی انسانی در حوزه اخلاق، پندار و ... بوده است که در قالبهای مختلفی مانند: تمثیل، حکایت، قصه، شعر و ... پدیدار گشته است.

لذا با توجه به دیدگاه‌های عرفانی و اخلاقی عرفا و شعرای ایرانی، گمان نمی‌رود که شعرا و نویسندگان نامی، در آثار تعلیمی‌خویش به دنبال خلق داستان، صرفاً از منظر داستان‌پردازی و جایگاه و نگاه هنری به آن باشند، چرا که یکی از ویژگی‌های آثار تعلیمی‌عرفانی این دسته از نویسندگان، بهره‌گیری از حکایت و داستانها برای بیان مفاهیم و آموزه‌های معنوی‌شان می‌باشد (فرهنگی، ۱۳۹۱: ۶۸).

### بررسی و نقد داستانهای مشترک عطار و مولانا:

#### ۱- داستان مصیبت نامه (پیر رباب نواز عطار و پیر چنگی مولانا)

شبهات ظاهری کاملی بین این دو داستان وجود دارد با این تفاوت که ترکیبات و مفاهیم، ساخته‌ی ذهن مولانا پیچیده‌تر و نتایج حاصل از آن زیباتر است. عطار پایان داستان را از زبان پیر رباب نواز ادامه می‌دهد که این نوازندگی را ادامه خواهد داد برای درآمد بیشتر، ولی پیر چنگی در داستان مولوی ساز را میشکند و اظهار ندامت میکند و این داستان در بستری از امید جریان پیدا میکند و پویایی و حرکت داستان در جهت توجه بیشتر به نتایج پایانی داستان از اهداف اصلی مولانا است تا این که مخاطب در فراز و نشیب داستان همچنان با مولانا همدل و همدستان گردد.

#### وجوه اشتراک:

۱- شخصیت اصلی در هر دو داستان «پیری» است که روایت داستان از زبان او است و تجربیاتی که از طریق گذر عمر بدست آورده است. شاید علت انتخاب «پیر» در داستان عوامل زیر باشد:  
داشتن تجربه بدلیل کهولت سن، پختگی و کمال در اثر آزمون و خطای دوران زندگی و شاید علت دیگر تفهیم و تبیین این امر مهم که مخاطبان داستان بدانند اگر عمر و جوانی را به بیهودگی سپری میکنند، جبران آن تقریباً غیر ممکن بوده و حسرت و ندامت را بدنبال خواهد داشت.

بود پیری عاجز و حیران شده	سخت کوش چرخ سرگردان شده
دست تنگی پامالش کرده بود	گرگ پیری در جوالش کرده بود

(مصیبت نامه، ۴۲۴)

۲- اشاره به شغل آنها که هر دو «نوازندگی» بوده و از طریق آن امرار معاش می‌کرده‌اند، هر چند نوع ساز آنها با یکدیگر متفاوت بوده است اما هر دو آواز هم می‌خوانده‌اند.

بود نالان، همچو چنگی ز اضطراب	پیشه‌ی او از همه نقلی رباب
رخ به قبله، زخمه را بر کار کرد	پس سرودی نیز با آن یار کرد

(مصیبت نامه، ۴۲۴)

۳- احساس شکست در باختن عمر از این که گام در راهی زده‌اند که به بیهودگی ختم شده است و اظهار پشیمانی و ندامت.

عاجزم، پیرم، ضعیفم، بی‌کسم	چون ندارم هیچ نان، جان می‌بسم
----------------------------	-------------------------------

(مصیبت نامه، ۴۲۴)

معصیت ورزیده‌ام هفتاد سال	باز نگرفتی زمن روزی زوال
---------------------------	--------------------------

(مثنوی، ۱۱۱۲/۱-۱۹۱۳)

۴- مستولی شدن فقر و فاقه و هویدا شدن آن از سوی هر دو بدلیل گذشت عمر و ضعف پیری:

عطار :

تنگدستی پایمالش کرده بود      گرگ پیری در جوالش کرده بود  
(مصیبت نامه، ۴۲۴)

مولوی:

چون که مطرب پیرتر گشت و ضعیف      شد ز بی‌کسی رهین یک رغیف  
(مثنوی، ۲۱۱۲/۱-۱۹۱۳)

**وجوه افتراق:**

۱- عطار بدون اشاره به گذشته‌ی «پیر» و این‌که نوع نوازندگی و اهمیت کارش چه بوده، راوی زندگی «پیری» است که عجز و ناتوانی او بر اثر گذر عمر آشکار شده و فقر و تنگدستی او را پایمال نموده است.

بود پیری عاجز و حیران شده      سخت کوش چرخ سرگردان شده  
(مصیبت نامه، ۱۳۸۸)

در حالی‌که مولوی قبل از پرداختن به اصل داستان سابقه‌ای از گذشته‌ی درخشان او بیان میکند تا بدین وسیله اعلام کند که ابتدا پیر، عاجز و ناتوان نبوده بلکه توانایی نوازندگی و خوانندگی‌اش به حدی بوده که مانند اسرافیل که مردگان را زنده میسازد و حیات بخش است بلبلان نیز از آواز خوب او خود مدهوش میشده‌اند.

آن شنیدستی که در عهد عُمر      بود چنگی مطربی ، با کرّ وقر  
بلبل از آواز او بیخود شدی      یک طرب ز آواز خوش صدشدی  
همچو اسرافیل، کاوازش به فن      مردگان را جان، درآرد در بدن  
(مثنوی، ۱۹۱۶/۱-۱۹۱۳)

۲- عطار کل‌نگر است و تلاش دارد تا داستان پایان یابد و مخاطبش زودتر به نتایج و اهداف موردنظر دست یابد. حشو و زواید را حذف کرده است و از اطناب مُمل جلوگیری کرده و بیشتر به کلیات پرداخته است. تمام گذشته‌ی پیر و سابقه‌اش در بیت زیر است و مانند مولوی که خصوصیات وی را با آرایه‌های زیبا بیان نموده است، نیست و در حدّ یک تشبیه و حدود یک بیت شعر گذشته پیر را بیان نموده است.

بود نالان ، همچو چنگی ، ز اضطراب      پیشه او از همه نقلی «رُبَاب»  
(مصیبت‌نامه، ۴۲۵-۴۲۴)

اما مولوی برای پرداختن به اصل داستان از هیچ نکته جزئی در نمیگذرد و با تشبیهات پی در پی و استعاره‌های زیبا سعی در هنری کردن داستان و آشکار ساختن جلوه‌های عرفانی دارد و در لابلای داستان گریزهایی به مسایل معرفتی مینماید، وقتی که رهایی از تن را در هنگام خواب مطرح مینماید خود یک مسئله‌ی ارزشمند عرفانی است.

گشت آزاد از تن ورنج جهان      در جهان ساده و صحرایِ جان  
از نوایش مرغ دل ، پرآن شدی      وز صدایش ، هوش جان، حیران شدی  
چون بر آمد روزگار و پیر شد      باز جانش از عجز ، پشه گیر شد  
(مثنوی، ۵۹۶/۱)

۳- تقریباً داستان عطار فارغ از آرایه‌های ادبی است در حدّ چند مورد و شاید بدلیل نگاه عطار به محتوای داستان بوده است و در حالی‌که مولانا آرایه‌های بسیار زیادی از جمله تشبیه و استعاره را به کار برده است که در ابیات بالا اشاره شد.

## ۲- حکایت عزرائیل و سلیمان<sup>(ع)</sup> و آن مرد (الهی نامه) و حکایت نگرستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان (مثنوی):

در حکایت اول، روش سخن‌گویی و سبک مورد استفاده‌اش روایت ساده از زبان یک شخص میباشد و اهداف مورد نظر داستان را با کاربرد تعداد کمیابیات آشکار میسازد و پیام داستان در ابیات آخر آورده شده است و جلوه واقعی یافته است. لذا از هر گونه حشو و زواید خالی و بدون تکلف و تعقید است. در حکایت دوم نیز که به زبان ساده بیان شده است در خلال آن اشاراتی کنایی و تشبیهی در مورد موضوع تعلق انسان به دنیا، آمده است.

### وجوه اشتراک:

۱- در هر دو حکایت فردی به بارگاه سلیمان<sup>(ع)</sup> می‌رود و به دلیل ترس از عزرائیل به دنبال نجات جان خویش است که نشان از میل انسان به جاودانگی است.

عطار:

شدیدم من که عزرائیل جانسوز	در ایوان سلیمان رفت یک روز
جوی پیش او دیدش نشسته	نظر بگشاد پیش او فرشته
مولوی:	

زاد مردی چاشتگاهی در رسید	در سرا عدل سلیمان در دوید
رویش از غم، زرد و هر دو لب کبود	پس سلیمان گفت: ای خواجه چه بود؟
گفت: عزرائیل در من این چنین	یک نظر انداخت پر از خشم و کین

۲- در هر دو باد عامل انتقال (مرد و جوان) به سرزمین هندوستان است.

عطار:

سلیمان گفت تا میغ آن زمانش	برد از پارس تا هندوستانش
مولوی:	

۳- شخصیت‌های اصلی حکایت هر دو، در هندوستان توسط عزرائیل قبض روح میشوند.

گفت: هین اکنون چه می‌خواهی؟ بخواه	گفت فرما باد را ای جان پناه
تا مرا زینجا به هندستان برد	بوک بنده کان طرف شد جان برد

عطار:

چو میغ آورد در هندوستانش	شدم آنجا و کردم قبض جانش»
مولوی:	

که مرا فرمود حق کامروز هان	جان او را تو بهندستان ستان
----------------------------	----------------------------

### وجوه افتراق:

۱- شخصیت حکایت عطار جوانی است و شاید دلیل انتخاب این سن، عدم پختگی و ناآگاهی او از تقدیر خداوند است، و در حکایت مولوی آزادمردی است که هم به دلیل گذر عمر و هم تعلق او به دنیا، مایل است که زندگی طولانیتر داشته باشد و از لذایذ آن بهره‌مند گردد.

عطار:

جوانی پیش او دیدش نشسته      نظر بگشاد پیش او فرشته

مولوی:

زادمردی چاشتگاهی در رسید      در سراعدل سلیمان در دوید

۲- در حکایت عطار، مهلت قبض روح جوان سه روز بوده است ولی در حکایت مولوی یک روز، تعیین شده است. شاید دلیل اصلی طول مهلت، در حکایت عطار، این است که انسان بر اساس فرصت ایجاد شده ممکن است به برخی از مسائل از جمله مسئله مرگ و خلقت خویش فکر کند و بپذیرد که سرانجام انسان نیستی است. ولی در حکایت مولوی فرصتی برای تفکر باقی نیست و باید مأمور به انجام وظیفه بود و دستور خداوند باید بدون اتلاف وقت انجام پذیرد.

عطار:

که او را تا سه روز از راه برگیر      به هندستانش جان ناگاه برگیر

مولوی:

که مرا فرمود حق کامروز هان      جان او را تو به هندستان ستان

۳- عطار عزرائیل را با صفت‌های ظالم و خون‌ریز توصیف میکند ولی مولوی تنها نام او را می‌آورد و در اوصاف او سخن نمی‌گوید.

۳- حکایت‌های آن عاشق که بر دسرای معشوق فرومانده بود (مصیبت نامه) و آن کس که در یاری بکوفت از درون گفت: کیست آن (مثنوی):

شیوه و اسلوب بیان در حکایت اول، به صورت مناظره و سبک شعری ساده و فارغ از هرگونه تکلف است و انتقال مفاهیم با انتخاب واژه‌های ملموس و قابل فهم صورت پذیرفته است. کاربرد آرایه‌های ادبی بسیار کم و زبان روان و سلیس است. در این حکایت، طرح مسئله‌ای بدون زمینه‌ی قبلی برای پاسخ به سؤال احتمالی که چنانچه معشوق پرسش تو کیستی؟ را مطرح میکند. اما در حکایت دوم، مولانا به سالکان راه حق گوشزد میکند که تا زمانی که وجود مجازی و جسم خاکی و منیت حاصل از آن، شما را در کمند خویش گرفتار ساخته و زنجیر تعلق گسسته نشده است نتوان به حقیقت مطلق واصل شد. تعلق که منجر به فراق یار گردد باید نابود گردد و حتی خویشتن خویش. در این حکایت روش بیان و اسلوب به صورت ساده و در گفتگوی کوتاه با استفاده از واژه‌های قابل فهم و بدور از هرگونه آرایه پیچیده ادبی و گاهی اشاره به حدیث نفس (مونولوگ) عاشق در هنگام ورود به منزل معشوق، بیان شده است.



### وجوه اشتراک:

۱- در هر دو حکایت عاشق قصد ورود به منزلِ معشوق را دارد با کسب اجازه‌ی او.  
عطار:

مرد آمد تا درِ دلخواهِ خویش      اوفتادش مشکلی در راهِ خویش  
(مصیبت‌نامه، ۴۳۱)

مولوی:

آن یکی آمد درِ یاری بزد      گفت: یارش، کیستی ای مُعْتَمَد؟  
(مثنوی، ۸۸۹)

۲- صبر و انتظار در ابتدا تلخ است ولیکن «بر» شیرین دارد و هجران و فراق برای عاشق کمال و پختگی می‌آورد.  
عطار:

مدتی در انتظارش بوده بود      جان به لب پر خون دل پالوده بود  
(مصیبت‌نامه، ۴۳۱)

مولوی:

رفت آن مسکین، و سالی در سفر      در فراق یار سوزید از شَرِّ

(مثنوی، ۸۸۹)

### وجوه افتراق:

۱- عطار دقیقاً واژه‌ی «عاشق» را به کار برده است و جایگاه معشوق را بالاتر از خورشید و ماه قرار داده است.  
عطار:

عاشقی را بود معشوقی چو ماه      مهر کرده ترک، پیش او، کلاه  
(مصیبت‌نامه، ۴۳۱)

مولوی:

ولی مولوی صرفاً «یار» را به کار برده و منظور از «آن یکی» شخصی است که واقعاً عاشقی است یا مریدی و دقیقاً معلوم نیست.

آن یکی آمد درِ یاری بزد      گفت: یارش، کیستی ای مُعْتَمَد؟  
(مثنوی، ۸۸۱)

۲- نتایج هر دو داستان تقریباً یکسان، ولی بیان هر دو متفاوت است عطار میگوید: در آستان جانان (معشوق) باید سکوت کرد نه سؤال و جواب باید بدون عقل و محاسبات دو فرد عادی بود اگر انتظار به سر رسید و اجازه‌ی ورود به وی داده نشد، حتی در بسته را باید شکست و وارد شد یعنی ممکن است گاهی خود را بر معشوق تحمیل کنیم تا ما را بپذیرد و اگر پذیرفت خود به خود «منی و مایی» از میان میرود و با او یکی میشویم.

عطار:

لیک اگر بودیش عشقی کارگر      درشکستی زود و در رفتی بدر  
عاشق جانسوز خواهد سوز عشق      روز محشر شب شود در روز عشق  
(مصیبت‌نامه، ۴۳۱)

#### ۴- حکایت‌های حضرت عیسی(ع) با آن مرد که اسم اعظم خواست(الهی نامه) و التماس کردن همراه عیسی(ع) زنده کردن استخوانها از عیسی(ع) (مثنوی):

در حکایت اول، مطالب بیشتر حالت مناظره و گفتگو دارد و پیام اصلی با استفاده از مفاهیم ساده به مخاطب منتقل مینماید. در حکایت دوم نیز زبان شعر طبق روال حکایت‌های گذشته، ساده و روان و هر کجا نیاز به توضیح بیشتری داشته تمثیل و اشارات زیبا مورد استفاده قرار گرفته است.

#### وجوه اشتراک:

۱- هر دو حکایت در زمان حضرت عیسی(ع) اتفاق افتاده‌اند. و شخصیت اصلی در هر دو حکایت فردی کم‌خرد و ابله‌ی است که درخواستی نابجا مینماید. یا برای آزمودن حضرت عیسی(ع) یا برای آموختن این که بعدها از آن استفاده‌ی ابزاری نماید.

عطار:

ز عیسی آن یکی درخواست یک روز  
مرا نام مهین حق درآموز  
(الهی نامه، ۱۹۸)

مولوی:

گشت عیسی با یکی ابله رفیق  
استخوانها دید در حفره‌ی عمیق  
(مثنوی، ۶۵/۲)

۲- اشاره هر دو حکایت به گودالی پر از استخوان بوده که تقریباً مضامین مشترک دارند.

عطار:

میان ره گوی پر استخوان دید  
تفکر کرد و آن جا روی آن دید  
(الهی نامه، ۱۹۸)

مولوی:

گشت عیسی با یکی ابله رفیق  
استخوانها دید در حفره‌ی عمیق  
(مثنوی، ۶۵/۲)

#### وجوه افتراق:

۱- در حکایت عطار از شخصی (مردی) بدون بیان ویژگی‌هایی از او صحبت به میان آمده که فقط از حضرت عیسی(ع) درخواست تعلیم اسم اعظم نموده است.

عطار:

ز عیسی آن یکی درخواست یک روز  
مرا نام مهین حق درآموز  
(الهی نامه، ۱۹۸)

اما در حکایت مولوی ابله بودن شخص درخواست کننده به صراحت بیان شده و شاید دلیل این ویژگی، سؤال و درخواست نامناسب از عیسی(ع) است زیرا این توانایی، در ید قدرت پیامبرانی چون عیسی(ع) است نه هرکس که اراده کند بلکه درون و ذات پاک داشتن شرط ورود به اسرار الهی است.

مولوی:

گشت عیسی با یکی ابله رفیق  
استخوانها دید در حفرة عمیق  
(مثنوی، ۶۵/۲)

۲- عطار معتقد است دانستن اسم اعظم در توان هر کسی نیست و رسالتی سنگین است که اگر در جایی غیر لازم مورد استفاده قرار بگیرد مسلماً نتایج زیان‌آوری خواهد داشت و حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> به فرد هشدار میدهد و میگوید که نه تو شایستگی آن را داری و نه یاری توان و حمل مسئولیت آن را.

عطار:

مسیحش گفت: « تو این را نشایی  
چه خواهی آن‌چه با آن برنمایی»  
(الهی‌نامه، ۱۹۸)

ولی مولوی معتقد است که پاکی ذات و درون افراد، شرط فراگیری آموختن اسم اعظم است و نیز انسانی متحلی به اسرار الهی می‌گردد که مراحل سلوک و تقرب به خدا را پیموده باشد چون عیسی<sup>(ع)</sup>. همچنین ذاکر و گوینده‌ی اسم اعظم باید نفسی پاکتر از باران داشته باشد تا خداوند موهبت خویش را بر وی ارزانی دارد.

مولوی:

کان نفس خواهد ز باران پاکتر  
وز فرشته در روش دراکتر  
(مثنوی، ۶۵/۲)

۳- در هر دو حکایت استخوانهای داخل گودال متعلق به شیری است البته با این تفاوت که در حکایت مولوی از شیری سیاه نام برده و خواسته جنبه‌ی عبرت‌آموزی و رعب‌آن‌را، قویتر جلوه دهد اما عطار فقط از شیری نام برده بدون توضیح و توصیفی از آن.

عطار:

پدید آمد یکی شیر از میانه  
که آتش میزد از چشمش زبانه  
(الهی‌نامه، ۱۹۸)

مولوی:

از میان برجست یک شیر سیاه  
پنجه‌ای زد، کرد نقشش را تباه  
(مثنوی، ۱۴۷/۲)

۵- حکایتهای آن پادشاه که چاکری را میوه تلخ داد (منطق الطیر) و امتحان کردن خواجه لقمان زیرکی لقمان را (مثنوی)

حکایت اول مربوط به غلامی است که از دست پادشاه نیکو خصال خود میوه تلخی با مزه بدی را چشید ولی به روی خود نیاورد و بعد از اینکه پادشاه نیز هوس خوردن را نمود و از بد طعمی آن آگاه شد از غلام خود ناراحت شده و دلیل سکوت غلام را پرسید و جواب شنید که هر چه رسد نیکوست. من از دست شما نعمتهای فراوانی خورده‌ام و شایسته نبود که با اندک تلخی، اعتراض نمایم. در داستان دوم نیز مربوط به تعارف نمودن هفت تکه از خربزه توسط پادشاه به لقمان و خوردن خربزه توسط وی است و چون پادشاه نیز هوس خوردن نمود و از تلخی خربزه مطلع شد، از لقمان دلیل سکوت وی را جویا شد و لقمان بیان نمود که من از دست تو بخششهای زیادی دیده‌ام و چیزهای زیاد خورده‌ام، شرمم آمد که بر لحظه‌ای تحمل تلخی بیتابی نمایم.

### وجوه اشتراک:

۱- در هر دو حکایت شخصیت اصلی شرح حال بنده فرمانبردار است (چاکر در منطق‌الطیر و لقمان در مثنوی) که تحت امر و در اختیار خواجه خویش و مطیع است.

عطار:

پادشاهی بود نیکو شیوه‌ای	چاکری را داد، روزی میوه‌ای
گفت: « هرگز ای غلام این خود که کرد؟	وین چنین تلخی چنان شیرین که خورد؟»
مولوی:	

نه، که لقمان را که بنده‌ی پاک بود	روز و شب در بندگی چالاک بود؟
بود لقمان بنده شکلی، خواجه ای	بندگی بر ظاهرش دیباچه‌ای

۲- خوردن میوه تلخ و عدم بیتابی (بنده و لقمان)

عطار:

میوه او، خوش همی خورد آن غلام	گفتی خوشتر نخورد او، ز آن طعام
داد شه راه، میوه و شه چون چشید	تلخ بود، ابرو، از آن در هم کشید
مولوی:	

خرزبه آورده بودند ارمغان	گفت: رُو، فرزند لقمان را بخوان
--------------------------	--------------------------------

۳- هر دو بنده (چاکر و لقمان) علل عدم بی‌تابی خویش را، بخشش بی‌واسعه صاحب و خواجه خویش میدانند که انعام بی‌نظیر آنها موجب تحمل این تلخی ناچیز گردیده است.

عطار:

چون شدم در زیر نعمت پست تو	کی مرا تلخی کند از دست تو؟»
مولوی:	
گفت من از دست نعمت‌بخش تو	خورده‌ام چندان که از شرمم دوتو

### وجوه افتراق:

۱- عطار در حکایت مورد نظر، مطالبی موجز و مختصر را بیان نموده که فارغ از هر گونه آرایه و زیور کلام است. در حالی که مولوی با استفاده از تمثیلهای درونی (داستانها یا حکایات فرعی) توصیف دقیق زمان و تغییر شخصیت حکایت را جذابتر میکند زیرا در منطق‌الطیر رهی (غلام) بیان شده که در مثنوی جای خود را به لقمان میدهد.

۲- اوصاف بنده در حکایت عطار بیان نشده است ولی مولوی به بسط شرح خصوصیات لقمان (بنده) پرداخته است.

عطار:

پادشاهی بود نیکو شیوه‌ای	چاکری را داد، روزی میوه‌ای
مولوی:	

نه، که لقمان را که بنده‌ی پاک بود	روز و شب در بندگی چالاک بود
خواجه‌اش میداشتی در کار پیش	بهرترش دیدی ز فرزندان خویش

زانکه لقمان گرچه بنده‌زاد بود خواجه بود و از هوا آزاد بود

#### ۶- حکایت آن زنده پوش که پادشاه را گفت نفس سگ بر تو سوار است و من بر نفس خویش سوارم (منطق الطیر) و سلطان مغرور و عارف وارسته (مثنوی)

حکایت اول مربوط به پیری کهنه پوش است که از جایی میگذشت و پادشاهی به او رو کرد و گفت: «ای پیر کهنه پوش من بهترم یا تو؟» پیر به او گفت: «خاموش باش، هرچند، خود ستایی درست نیست و کسی که از خویشتن و ارزش خود بر دیگران تفاخر کند از روی ناآگاهی و بی‌خبری است، با همه‌ی احوال یک نفر مانند من بهتر از هزار نفر مثل توست زیرا که وجود تو از دین بی‌خبر است و تو مرکب نفس هستی که او بر تو سوار است. حکایت دوم نیز مربوط به پادشاهی است که به یکی از عرفای فاضل و با تقوا گفت: «چیزی را از من بخواه شاید برآورده سازم.» عارف با تقوا گفت: «شرمت نمیآید از کلامیکه به میان میآوری، زیرا من آزاد و رها هستم و تو در بند و اسیر هستی. دو بنده‌ی حقیر و ناتوان من، بر تو شاه قدرتمند، حکومت میکنند و فرمان میرانند شاه گفت: کدام دو بنده؟ عارف پاسخ داد: شهوت و خشم.

#### وجوه اشتراک:

۱. در هر دو حکایت، سخن از «شاهی» به میان آمده که با توجه به جایگاه و توانایی خویش تمایل دارد در حق شیخ (حکایت مولوی) نیکویی کند و نیز مقایسه‌ای بین نیکویی خود و پیر زنده‌پوش (حکایت عطار) انجام دهد که کدام برتر و بهترند؟  
عطار:

زنده‌ای پوشید، میشد پیر راه ناگهان او را بدید آن پادشاه  
(منطق الطیر، ۳۹۱)

مولوی:

گفت شاهی شیخ را اندر سخن چیزی از بخشش ز من درخواست کن  
(مثنوی، ۳۷۹/۲)

۲- پیر زنده‌پوش و شیخ (در حکایت عطار و مولوی) در مقابل گفته شاه (درخواست سنجش و تأیید برتری او) به طور غیر مستقیم، چنان زیرکانه ناتوانیش را به او گوشزد میکنند که شاه از گفته خود پشیمان میشود و تا زمانی که به او یادآوری نکرده‌اند از ضعف و ناتوانی خویش آگاه نبوده ولی وقتی با تمثیل به او میفهمانند که تو هم محتاج هستی و هنوز بی‌نیاز نیستی میپذیرد.

عطار:

زانکه جانت روی دین شناختست نفس تو از تو خری بر ساختست  
(منطق الطیر، ۳۹۱)

مولوی:

من دو بنده دارم و ایشان حقیر و آن دو بر تو حاکمان اندر و امیر  
(مثنوی، ۳۷۹/۲)

۳- هر دو مستقیم به صفات رذیله، حرص و زیاده‌خواهی و شهوت، در امیال درونی توجه کرده‌اند.

عطار:

ای گرفته بر سگ نفست، خوشی در تو افکنده ز شهوت آتشی  
(منطق الطیر، ۳۹۱)

مولوی:

گفت شه: آن دو چه اند؟ آن زلت است گفت آن یک خشم و دیگر شهوت است  
(مثنوی، ۳۷۹/۲)

### وجوه افتراق:

۱- شاه در حکایت عطار می‌خواهد بداند که او بهتر است؟ یا پیر ژنده‌پوش و از خود وی میپرسد:

عطار:

گفت من به یا تو؟ هان ای ژنده پوش! پیر گفت «ای بی‌خبر، تن زن خموش!

ولی در حکایت مولوی شاه به شیخ میگوید چیزی را از من درخواست کن و برتری خود یا شیخ را مطرح نمی‌کند.  
مولوی:

گفت شاهی شیخ را اندر سخن چیزی از بخشش زمن درخواست کن

عطار در این حکایت که به ظاهر ساده و کوتاه است. چندین نکته عرفانی و ارزشمند معرفتی را یاد آورد شده است. در همان قالب مناظره یا گفتگویی که بین او و پادشاه در میپویند و در پاسخ به سؤال پادشاه بیان میکند:  
۱- اجتناب از خودستایی ۲- تغافل و بی‌خبری از خویش. ۳- پاسخ دندان شکن به انسانهای خود بین و ناآگاه. ۴- عدم آشنایی انسان به خویشتن خویش ۵- فرمانبری و تحت امر هوی و هوس بودن ۶- اسیر شدن در زندان نفس و در خودماندگی ۷- توانایی انسان در غلبه بر نفس پس از شناخت آن.  
۲-

۷- حکایت آن شاگرد **أَحْوَلُ** که به یک قرابه را دو قرابه دید یکی را بشکست و دیگری را مییافت (اسرارنامه) و تمثیلی در اثنای داستان آن پادشاه **جُهود** که نصرانیان را می‌گشت (مثنوی)  
در حکایت اول استاد، شاگردی دوبین (لوچ) داشت. روزی شاگرد را به جایی فرستاد و از او خواست که شیشه روغنی را که در جایی بود بیاورد... شاگرد نزد استادش رفت و گفت: «ای پیر آن جا دو شیشه روغن دیدم کدام یک را بیاورم؟ تدبیر چیست؟ استاد چون مشکل شاگرد را نمیدانست از روی عصبانیت گفت: ای بد اختر! یکی را بشکن و دیگری را بیاور و شاگرد یکی را شکست و هر چه سعی کرد دیگری را نیافت. حکایت دوم نیز مربوط به استاد و شاگردی دوبین (لوچ) است که روزی به درخواست استاد میخواست از داخل اتاق یک شیشه را برای استاد برد و چون دو شیشه میدید از استاد پرسید که کدام را برد و سرانجام استاد به او گفت یکی را بشکن و دیگری را بیاور وقتی شاگرد یک شیشه را میشکند، هر چه نگاه میکند شیشه دیگری را مشاهده نمی‌کند.

### وجوه اشتراک و افتراق:

حکایت (شاگرد احوال) در اسرارنامه و مثنوی اشتراک زیاد و افتراق بسیار کمیاست زیرا اندیشه‌ی هر دو شاعر در الفاظ تقریباً یکسان گنجانده شده است و افتراق محسوس و قابل توجهی دیده نمیشود. فقط در زبان و نوع بیان فکر تفاوت‌هایی دیده میشود.

اسرارنامه:

یکی شاگرد احوال داشت اُستاد  
مگر شاگرد را جایی فرستاد  
مثنوی:  
گفت استاد احوالی را کاندراً  
رو برون آر از وثاق آن شیشه را  
اسرارنامه:  
بَر اُستاد آمد گفت: «ای پیر  
دو میبینم قرابه من چه تدبیر؟  
مثنوی:  
گفت: احوال ز آن دو شیشه، من کدام  
پیش تو آرم؟ بکن شرح تمام

اسرارنامه:

ز خشم استاد گفتش: «ای بد اختر  
یکی بشکن دگر یک را بیاور»  
مثنوی:  
گفت: ای اُستا مرا طعنه مزن  
گفت اُستا ز آن دو یک را در شکن

#### ۸- حکایت شکایت کردن پشه از باد نزد سلیمان علیه السلام (اسرار نامه) و داد خواستن پشه از باد به حضرت سلیمان (مثنوی)

حکایت اول مربوط به پشه‌ای است که به خاطر وزیدن باد و انتقال وی به از جایی به جای دیگر به حضرت سلیمان شکایت نموده و گفت که چون تو حاکم عادل هستی، این نیم جان ضعیف مرا، از گزند باد حفظ کن. سلیمان بعد از دلجویی از پشه گفت که باد ظلم نمی‌کند و پشه است که توانایی ایستادن در مقابل آن را ندارد. در حکایت دوم نیز یک پشه از باغ و علفزاری برخاسته و به دربار سلیمان<sup>(۷)</sup> رفته و از باد شکایت نموده و گفت که باد لحظه‌ای ما را آرام نمی‌گذارد تا از باغ و بوستان بهره مند گردیم و چون سلیمان<sup>(۸)</sup> فوراً باد را به حضور طلبید، پشه سریعاً پا به فرار گذاشت و به سلیمان گفت که ای پادشاه مرگ من از وجود اوست و با ورود او روز من سیاه خواهد شد.

#### وجوه اشتراک:

۱- این دو حکایت شباهتهای زیادی با هم دارند اما در نوع الفاظ و بیان اندکی تفاوت دیده میشود. در هر دو حکایت «شخصیت اصلی پشه‌ای است که برای دادخواهی آمده است. و هر دو در بار سلیمان را به اعتبار عدالت گستری او انتخاب کرده‌اند. و شخصیت‌های باد و سلیمان در گفتگو با شخصیت اصلی پشه حکایت را به حالت نمایش نزدیک می‌سازند.

عطار:

یکی پشه شکایت کرد از باد  
به نزدیک سلیمان شد به فریاد  
مولوی:  
پشه آمد از حدیقه، وز گیاه  
وز سلیمان گشت، پشه دادخواه

۲- اقرار نمودن پشه به ضعف و حقارت خویش در هر دو حکایت.

عطار:

که ناگه باد تندم در زمانی	بیندازد جهانی تا جهانی
به عدلت باز خر، این نیم جان را	وگر نه بر تو بفروشم جهان را
مولوی:	
داد ده، ما را که بس زاریم ما	بی نصیب از باغ و گلزاریم ما
مشکلات هر ضعیفی از تو حل	پشه باشد در ضعیفی خود مثل

۳- اطاعت باد از دستور سلیمان<sup>(ع)</sup> و احضار نمودن وی به سرعت در بارگاهش

عطار:

سلیمان پشه را نزدیک بنشانند	پس آنگه باد را نزدیک خود خواند
مولوی:	
بانگ زد آن شه که: ای باد صبا	پشه افغان کرد از ظلمت بیا

### وجوه افتراق:

۱- عطار در حکایت اسرارنامه شکایت بردن پشه‌ای را به دربار سلیمان<sup>(ع)</sup> مطرح میکند و خیلی مختصر و خلاصه در یک بیت از باد تند که او را از جهانی به جهان دیگر میبرد شکوه و گلایه دارد و در بیتی دیگر از عدالت سلیمان<sup>(ع)</sup> نام میبرد و در بیت بعد بلافاصله باد به دستور سلیمان<sup>(ع)</sup> فراخوانده میشود.

یکی پشه شکایت کرد از باد	به نزدیک سلیمان شد به فریاد
که ناگه باد تندم در زمانی	بیندازد جهانی تا جهانی
به عدلت باز خر این نیم جان را	وگر نه بر تو بفروشم جهان را

اما مولوی آمدن پشه از باغ و بوستان را روایت میکند. هم‌چنین برخی از ویژگی‌های اخلاقی سلیمان چون: عدالت گستری، دادخواهی بسیاری از موجودات (مرغ و ماهی) که به صورت کنایه آمده و منظورش موجودات زمین و آسمان است و بیان برتری او از نظر جایگاه و مقام بر انسانها است.

پشه آمد از حدیقه، وز گیاه	وز سلیمان گشت، پشه دادخواه
کای سلیمان مَعْدِلَت میگستری	بر شیاطین و آدمیزاد و پری

۲- در حکایت عطار گفتگو بین پشه و سلیمان<sup>(ع)</sup> اتفاق میافتد ولی مختصر و موجز و نیز باد فقط به حضور سلیمان<sup>(ع)</sup> فراخوانده میشود و گفتگوی بین او و سلیمان<sup>(ع)</sup> انجام نمیشود.

ولی شخصیت‌های موجود در حکایت مولوی (پشه) سلیمان<sup>(ع)</sup> و باد هر کدام گفتگوی نسبتاً ساده‌ای را با هم انجام میدهند و توضیحاتی را مطرح میکنند.

مشکلات هر ضعیفی از تو حل	پشه باشد در ضعیفی خود مثل
پس سلیمان گفت: ای انصاف‌جو	داد و انصاف از که میخواهی؟ بگو



گفت پشه، داد من از دست باد  
بانگ زد آن شه که: ای باد صبا  
باد چون بشنید، آمد تیز تیز  
کو دو دستِ ظلم، بر ما گشاد  
پشه افغان کرد از ظلمت بیا  
پشه بگرفت آن زمان، راه گریز

#### ۹- حکایت آن کناس که بر دکان عطّارش گذر افتاد و بیهوش شد (اسرار نامه) و قصّه آن دباغ که در بازار عطّاران از بوی مشک و عطر بیهوش شد (مثنوی)

حکایت اول مربوط به کناسی است که پس از پایان کار خود از مقابل دکان عطّاری عبور کرد وقتی بوی خوش عطّاری به مشام او خورد همانجا سرنگون شد زیرا تا آن زمان بوی خوش، را نشنیده بود. یکی از کناسان از آنجا میگذشت با دیدن این وضعیت کمی از نجاسات را برداشت و در مقابل بینی او قرار داد و وی به هوش آمد و برخاست. در حکایت دوم نیز دباغی به بازار عطّاران رسیده و از بوی عطر و گلاب آن بازار گیج شد و بیهوش بر زمین افتاد. مردم چون نمیدانستند که بخاطر بوی گلاب به این روز افتاده است، وی را بخور عود و شکر میدادند. بخور عود و شکر میدادند، تا اینکه برادر مرد دباغ فوراً آمد و مقداری سرگین سگ در آستین داشت که بر بینی او گرفته و ساعتی گذشت و مرد دباغ به هوش آمد.

#### وجوه اشتراک:

۱- هر دو حکایت (کناس و دباغ) از بوی خوش بازار عطّاران بیهوش شده و نقش بر زمین میگردند.  
عطّار:

یکی کناس بیرون جست از کار  
چو بوی مشک از دکان برون شد  
مولوی:  
آن یکی افتاد بیهوش و خمید  
بوی عطّارش زد ز عطّاران راد  
مگر ره داشت بر دکان عطّار  
همی کناس آنجا سرنگون شد

۲- هر دو به بوی خوش درمان نشده که بدحالت‌تر شده اند.  
عطّار:

چو رویش از گلاب و عود تر شد  
مولوی:  
او نمیدانست کاندرا مرتّعه  
بسی کناس از آن بیهوش‌تر شد  
از گلاب آمد ورا آن واقعه

۳- درمان هر دو با نجاست صورت میگیرد، چون همنشین و همدم آنها بوده اند.  
عطّار:

مشامش از نجاست چون خبر یافت  
دو چشمش باز شد جانی دگر یافت

۴- مکان فعالیت هر دو در جایی است که گند و تعفن مشام آنها را تحت تأثیر قرار داده و جایی برای لذت بردن از بوی خوش باقی نگذاشته است.

### وجوه افتراق:

۱- در حکایت عطار از کناسی سخن به میان آمده که بر دکان عطاری گذرش می‌افتد و از بوی خوش آنجا بیهوش می‌گردد. و در حکایت مولوی از دباغی نام برده شد که از بازار عطاران میگذشت و از بوی مشک و عطر بیهوش شد که افتراق در شغل شخصیتهاست. همچنین عطار از دکان عطار و مولوی از بازار عطاران نام برده است.  
عطار:

یکی کناس بیرون جست از کار مگر ره داشت بر دکان عطار  
مولوی:

آن یکی افتاد بیهوش و خمید چونکه در بازار عطاران رسید

۲- در حکایت عطار کناس وقتی بوی خوش را می‌شنود سرنگون می‌گردد و مردی که دکان عطاری دارد برای درمان او گلاب و عود می‌آورد و بهبودی حاصل نمی‌گردد و بلافاصله کناسی که از آنجا میگذرد چون دواي درد او را میداند به درمانش می‌پردازد و حکایت پایان می‌پذیرد. در حالیکه مولوی پس از اینکه دباغ بیهوش بر زمین می‌افتد جمعی از مردم برای درمان وی مراجعه میکنند که هر کس با علم و دانایی اندک خویش میکوشد تا او را درمان کند یا بتواند بیماری او را تشخیص دهد.

۳- در حکایت عطار برای درمان مرد کناس فقط از نجاست نام برده شده است و در حکایت مولوی جزئیات آن هم بیان شده است.

عطار:

مشامش از نجاست چون خبر یافت دو چشمش باز شد جانی دگر یافت  
مولوی:

اندکی سرگین سگ در آستین خلق را بشکافت و آمد با خنین

۱۰- حکایت شعبی و آن مرد که صعوه‌ای گرفته بود (الهی نامه) و قصه آن مرغ گرفته که وصیت کرد بر

گذشته پشیمانی مخور (مثنوی)

حکایت اول مربوط به شخصی است که صعوه‌ای لاغر اندام را گرفته و پرنده به وی گفته بود که اگر مرا آزاد کنی ترا سه پند سودمند خواهم داد. در حکایت دوم نیز شخصی با مکر و حيله، پرنده‌ای را گرفته بود و پرنده به او گفت: که ای سرور بزرگ، تو گاوها و گوسفندان زیادی را خورده‌ای و نیز شتران فراوانی قربانی نموده‌ای و از آنها سیر نشده‌ای از خوردن من هم سیر نمیشوی. اگر مرا رها کنی، سه پند گهربار به تو بگویم که بدانی من باهوش هستم یا نادان.

وجوه اشتراک:

۱- شخصیت اصلی هر دو حکایت پرنده‌ای است که گرفتار دام شده است و شخصی آنها را در دام خویش اسیر ساخته است.

عطار:

چنین گفته است شعبی مرد درگاه که «شخصی صعوه‌ای بگرفت در راه

مولوی:

آن یکی مرغی گرفت از مکر و دام مرغ او را گفت ای خواجه همام  
۲- تکیه هر دو پرنده بر دادن پند برای رهایی از دام آن شخص است.

عطار:

گرم آزاد گردانی ز بندت در آموزم سه پند سودمندت  
مولوی:  
هیل مرا، تا که سه پندت بر دهم تا بدانی زیرکم یا ابله‌هم

۳- احساس پشیمانی و غمگین شدن هر دو شخصی که پرنده را رها کرده‌اند، پس از این‌که فقدان گوهرهای ارزشمند خیالی را شنیدند.

عطار:

دل آن مرد خونین شد ز غیرت گرفت انگشت در دندان ز حیرت  
مولوی:  
آنچنان که وقت زادن حامله ناله دارد خواجه شد در غلغله

#### وجوه افتراق:

۱- پرنده حکایت عطار، توسط شخصی صید گردیده است ولی در حکایت مولوی مشخصاً با مکر و حيله به دام افتاده است.

عطار:

چنین گفته است شعبی مرد درگاه که شخصی صعوه‌ای بگرفت در راه  
مولوی:  
آن یکی مرغی گرفت از مکر و دام مرغ او را گفت ای خواجه همام

۲- عطار در حکایت خود نام پرنده را بیان میکنند، ولی مولوی فقط از «مرغی» نام برده است.

عطار:

چنین گفته است شعبی مرد درگاه که شخصی صعوه‌ای بگرفت در راه  
مولوی:  
آن یکی مرغی گرفت از مکر و دام مرغ او را گفت ای خواجه همام

۳- در حکایت عطار «باور نکردن محال از کسی» به عنوان پند اول است و در حکایت مولوی، پند دوم بیان شده است.

عطار:

که هرچ از دست شد گر هست جانی برو حسرت مخور هرگز زمانی  
مولوی:

آنچ بر دست است اینست آن سَخْنِ که مُحالی را ز کس باور مکن  
۴-عطار از دو «گوهر قوی‌حال» نام برده است که هر کدام بیست مثقال وزن دارند، ولی مولوی از دَرّ گرانمایه‌ای به وزن «ده درم» نام میبرد.  
عطار:

دروم داشت دو گوهر قوی حال که هر یک داشتِ وزن بیست مثقال  
مولوی:  
بعد از آن گفتش که در جِسْمِ کَنیم ده دَرْمَسَنگ است یک دَرّ یتیم

۵-در حکایت عطار توصیف مرد پس از دست دادن آن پرنده در این بیت خلاصه میشود.  
دل آن مرد خونین شد ز غیرت گرفت انگشت در دندان ز حیرت  
ولی در حکایت مولوی توصیف آن مرد که در حال از دست دادن آن گهرهای گران بها است، دیدنیتر و ملموستر است.

آنچنان که وقت زادن حامله ناله دارد خواجه شد در غُلغله

#### نتیجه گیری:

مقایسه داستانها و حکایات مورد بررسی این مطالعه نشان داد که مولوی بیش از عطار به شیوه داستانپردازی و عناصر داستان توجه دارد. با صرف نظر از شباهتهای داستانهای مورد بررسی از نظر شباهت ظاهری و سبک شعری، شخصیت داستان، زمان و مکان اتفاق افتادن این داستانها، از منظر ریخت شناسی حکایتهای مولوی و بررسی کنشهای داستانی وی نشان دهنده نظم و ترتیب منطقیتری است که بر حکایات وی حاکم است. لذا از نظر نوآوری، ذهن مولوی در خلق عبارات و مفاهیم جذابتر، حکایت از توجه درونی او و اعتقاد راسخ وی در جهت انتقال این مفاهیم به مخاطب خویش دارد.

با نگاهی به اولین داستان مشترک (پیر رباب نواز عطار و پیر چنگی مولانا)، مشاهده میشود که از نظر عطار، خداوند الطاف و کرم خویش را همیشه بر بندگان ارزانی میدارد. اگر فردی مأیوس و بی ملجأ که از همه کس رانده شده و چونان «پیر رباب نواز» خسته از غم روزگار به گوشه‌ای پناه برده، لختی به درگاه خدا التماسی نماید و چیزی بخواهد، خداوند بدون فوت وقت و هیچ تعللی از کرم لایزال خویش بر او میبخشد. با هر سابقه‌ای و هر عملی، زیرا پیر در داستان عطار نه گذشته‌ی درخشانی دارد و نه شغل و عملی که از وی سر میزده خوشایند بوده است. و مولوی نیز در داستان خود کاملاً به این موضوع آگاه است که تا زمانی که انسان از خویشتن خویش و از نفس نمیرد، به وصل نمیرسد. لذا تا قبل از مرگ تکبر، وصال و تقرب صورت نمیگیرد، اینجاست که این مردن، نوعی عبور و گذر از نفس است. وی معتقد است که در رسیدن به معشوق نباید هوشیار و آگاه بود «هشیاری گناهی دیگر است» بلکه باید فارغ از همه تعلقات عقل و جسم و غیره بود تا به مرتبه فنای فی الله و وصال معبود دست یافت و سرانجام پیرچنگی از خودی خود میمیرد و به عالم فنای فی الله میپیوندد.

از داستان دوم (حکایت عزرائیل و سلیمان) نیز نتیجه گرفته میشود که انسانها بایستی بر تقدیر و سرنوشتی که در لوح محفوظ برایشان مقدر گردیده است، گردن نهند و تابع امر ربوبی باشند. هرچند که به مصداق حدیثی از نبی

مکرم اسلام که میفرماید: «الذَّعَا يَرِدُ الْقَضَاءِ وَلَوْ أُبْرِمَ إِثْرَامًا» اگر انسانی آینده خویش را به اعمال نیک و شایسته آراسته باشد و خود را در دنیا متحلی به زیور تقوا و پرهیزگاری نموده باشد، بدون هیچ ترسی، باید به استقبال مرگ برود.

ولی کسی که از اعمال خویش مطلع است و آینده‌ی تباه خویش را میداند برای فرار از مرگ حاضر است به هر سرزمینی بگریزد غافل از این که هر کجا باشد مرگ به سراغش خواهد آمد.

از داستان سوم (عاشق و سرای معشوق)، چنین برمیآید که رسیدن به معشوق و واصل شدن به حق زمان طولانی را میطلبد و مستلزم دانستن آداب و اصول وصال است و هر کس آن پختگی و کمال به همراه آداب را کسب کرد اجازه‌ی ورود مییابد و مهمترین اصل، فانی شدن از خود و کناره‌گیری از همه غلقه‌های دنیایی حتی جسم خویش است. وقتی که تعلقات مانع وصال، به دور ریخته شود، معشوق مهیای وصال میگردد و آن چه هدف خالق از آفریدن ما بوده محقق میگردد که همانا تقرب و رسیدن به او است که مبنا و اصل خلقت است.

در داستان چهارم (حکایت عیسی با مردمان)، نقش حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> که حیات بخشی به مردگان بوده در دو حکایت مجزا به صورت ملموس آشکار شده است و برخی از معجزات پیامبران به عنوان وجه تمایزی آنها بر دیگران به آنها تا هم، عنصر هدایت بشر به سوی خدا باشد و هم چنین رفع شبهه از وجود افرادی که در خلقت و زندگی پس از مرگ تردید دارند. لیاقت و ظرفیت هر کس برای دریافت هر موهبتی شرط اولیّه‌ی است به عنوان مثال حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> که مردگان را زنده میکند و به نظر میرسد که یکی از معجزات عجیب است، هیچ‌گاه برای رسیدن به مقاصد شخصی و سودجویی از آن بهره نگرفته است. لذا وقتی که انسان شخصی عارف، کامل و با تقوا که اتصال به مقام ربوبی دارد را دید بهتر است درس زندگی، زیبا زیستن و اخلاق نیکو را از او بیاموزد نه خوارق عادات و کراماتی که منجر به کبر و غرور وی گردد.

در بررسی حکایت پنجم، یعنی پادشاهی که چاکری را میوه‌ی تلخ داد (منطق الطیر) و امتحان کردن زیرکی خواجه لقمان (مثنوی)، مشاهده میشود که عناصر متغیر آنها (نام و توصیف) و برخی از عناصر دیگر متفاوت است. اشتراکات آنها زیاد و شیوه‌ی بیان آنها با هم متفاوت است. اما آنچه در نتیجه‌ی عرفانی مورد نظر بوده است، رابطه بنده با پروردگار است که بندگان گاهی خواسته یا ناخواسته در بوته‌ی امتحان و آزمایش قرار میگیرند و مقربان درگاه ربوبی همیشه سربلند و پیروزند و هیچ‌گاه در هنگام آزمون سربرنمیتابند.

از داستان ششم (حکایت آن ژنده پوش که پادشاه را گفت نفس سگ بر تو سوار است و من بر نفس خویش سوام) (منطق الطیر) و سلطان مغرور و عارف وارسته (مثنوی) نیز چنین استنباط میشود که علیرغم قرابت موضوعی، حکایت مولوی هم موجز و هم مختصر است ولی عطار شرح و بسط بیشتری را قایل شده و در همه‌ی ابیات، نکات ظریف و دقیقی که توضیح آن گذشت آورده است.

در حکایت هفتم (شاگرد آخول<sup>۱</sup> که به یک قرابه را دو قرابه دید یکی را بشکست و دیگری را میافت (اسرارنامه) و تمثیلی در اثنای داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را میکشت (مثنوی) به نظر میرسد که تاکید شاعر این است که در راه رسیدن به معشوق حقیقی باید فارغ‌البال از هر گونه تعلق دنیوی و تردید و تشکیک بود. چرا که خداوند واحد بندگان را برای خویش خلق کرده است و از آنها انتظار ویژه‌ای دارد که چند صباحی در دنیا زندگی مادی را تجربه کنند تا پختگی کامل را به دست آورند و آماده و کامل به سر منزل معشوق پرواز کنند.

در حکایت هشتم، شکایت کردن پشه از باد نزد سلیمان علیه السلام (اسرار نامه) و داد خواستن پشه از باد به حضرت سلیمان (مثنوی)، نتیجه گرفته میشود که هردو شاعر اهداف عرفانی تقریباً یکسانی دارند و فقط در الفاظ

و کلمات تفاوت‌هایی دارند، آنها می‌خواهند وجود خداوند را ناظر بر اعمال و رفتار ما جلوه دهند و به ما بیاموزند که حقارت انسان در مقابل ذات لایزال به حدّ پشه‌ای است که هنوز باد نرسیده پا به فرار می‌گذارد. تجلیات خداوند بر بندگان پاک و وارسته‌ی او که مستحکم و مقاوم هستند وارد می‌گردد و آنان، گردن مینهند و طغیان نمیکنند در آن ظهور حضور، فانی میشوند و اگر در این وصل لیاقت یافتند فانی آنها منتهی به فانی حقیقی (فانی فی الله) می‌گردد. ولی باید قبول کنند که تحمل و صبر در مقابل فرمانهای پروردگار و طول مدت این صبر از درجه‌ی بالایی برخوردار است و از این آزمون سخت بیرون آمدن منحصر به افراد خاص، صبور و مقرب است.

در حکایت نهم (آن کتاس که بر دکان عطّارش گذر افتاد و بیهوش شد) (اسرار نامه) و قصه‌ی آن دباغ که در بازار عطّاران از بوی مشک و عطر بیهوش شد (مثنوی)، چنین بر میآید که وقتی که انسان وجودش را از چیزهای بی‌ارزش و زبون سرشار نموده، با آن رشد و نمو مینماید و روزگار میگذراند، دیگر چشم حقیقت بین او کور گردیده اگر زمانی هم روایح جان‌بخش و روح افزای پروردگار بر مشام جان او بوزد، از بوی خوش آن بیهوش شده و لذت و ارزش آن را نفهمد.

نتیجه آخرین حکایت نیز (شعبی و آن مرد که صعوه‌ای گرفته بود) (الهی نامه) و قصه‌ی آن مرغ گرفته که وصیت کرد بر گذشته پشیمانی مخور (مثنوی) چنین است که انسانها خیلی از اوقات ارزشهایی را مهم جلوه داده که دقیقاً ضد ارزشند در این حکایت: نصایح پرنده که باور نکردن هر محالی را و حسرت نخوردن بر گذشته را تعلیم میدهد به لحاظ ارزش‌گذاری، جایگاه بالاتری از آن مرواریدهای خیالی دارد، اما برخی از انسانها تعلقات دنیایی تمام فکر و اندیشه آنها را احاطه کرده و کمتر فکر میکنند.

### مشارکت نویسندگان:

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب دانشگاه آزاد واحد مشهد استخراج شده است. آقای دکتر رضا اشرف‌زاده راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده اند. آقای محمود مهدوی دامغانی نیز بعنوان مشاور این رساله در اجرای تحقیق و تنظیم متن نهایی نقش داشته اند. در نهایت تنظیم و تدوین مقاله حاصل تلاش و مشارکت مشترک نویسندگان بوده است.

### تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مدیرمسئول مجله بهار ادب، که نویسندگان را در انجام و ارتقای کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

### تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامینویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکرشده را بر عهده میگیرند.

#### REFERENCES:

- Ashrafzadeh, Reza. (2012). *Attar and others*, Mashhad: Sokhon Gostar Publications.
- Pournamdarian, Taghi; Bameshki, Samira. (2008). "Comparison of the common stories of Masnavi and al-Tahir logic with the approach of constructivist narratology". *Journal of Literary Essays*, No. 165, pp. 1-27.
- Sarrami, Qadmaali. (1989). *From the color of the flower to the pain of the thorn, (morphology of Shahnameh stories)*, scientific and cultural publications.
- Attar, Farid al-Din Mohammad (2008). *Elahi Nameh, introduction, corrections and notes*, Mohammad Reza Shafi'i Kodkani, Tehran, Sokhn Publishing House.
- Attar, Farid al-Din Mohammad. (1972). *Tragedy, by Noorani Vasal*, Tehran, Zovar Publications.
- Farhani, Sohaila. (2012). *One story and four narratives (comparison of storytelling by Attar, Shams Tabrizi, Molavi and Sultan Valed in the story of Ayaz and Gohar Shekstan)*. *Specialized Quarterly Journal of Fiction Studies*, first year, second issue, pp. 67-80.
- Farozanfar, Badi Al-Zaman. (1982). *Sources of Masnavi stories and parables*, Tehran, Amir Kabir Publishing House, second edition.
- Farozanfar, Badi Al-Zaman. (1996). *Commentary on Masnavi Sharif*, Tehran, Scientific and Cultural Publishing Company, 8th edition.
- Farozanfar, Badi Al-Zaman. (2004). *Molavi's biography*, third edition, Tehran: Tirgan Publications.
- Kumar, Rajender. (2013). "Sheikh Attar's works and sources of Rumi's stories". *Persian language and literature magazine*, second year, pp. 115-128.
- Mir Sadeghi, Jamal. (1997). *Story Elements*, Tehran, Sokhon Publications, third edition.
- Molavi, Jalal al-Din Mohammad, (1983). *Masnavi Manavi*, edited by Reynolds Elaine, Nicholson, 9th edition, Tehran, Amir Kabir publishing house.
- Molavi, Jalal al-Din Mohammad, (1996). *Spiritual Masnavi*, corrections and annotations by Mohammad Istilami, Tehran, Zovar.

#### فهرست منابع فارسی

- اشرف زاده، رضا. (۱۳۸۲). عطار و دیگران، مشهد: انتشارات سخن گستر.
- پورنامداریان، تقی؛ بامشکی، سمیرا. (۱۳۸۸). «مقایسه داستانهای مشترک مثنوی و منطق الطیر با رویکرد روایت‌شناسی ساختگرا». *مجله جستارهای ادبی*، شماره ۱۶۵، صص ۱-۲۷.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۶۸). از رنگ گل تا رنج خار، (شکل‌شناسی داستانهای شاهنامه)، انتشارات علم‌یفرهنگی.
- عطار، فریدالدین محمد. (۱۳۸۷). الهی‌نامه، مقدمه و تصحیح و تعلیقات، محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن.
- عطار، فریدالدین محمد. (۱۳۵۱). مصیبت‌نامه، به اهتمام نورانی وصال، تهران، انتشارات زوار.
- فرهنگی، سهیلا. (۱۳۹۱). یک حکایت و چهار روایت (مقایسه حکایت پردازای عطار، شمس تبریزی، مولوی و سلطان ولد در قصه‌ایاز و گوهر شکستن). *فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی*، سال اول، شماره دوم، صص ۸۰-۶۷.

فروزانفر ، بدیع الزمان. (۱۳۶۱). مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم.  
فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۷۵). شرح مثنوی شریف، تهران، شرکت انتشارات علمیو فرهنگی ، چاپ هشتم.  
فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۴). شرح زندگانی مولوی، چاپ سوم، تهران: انتشارات تیرگان.  
کمار، راجندر. (۱۳۸۳). «آثار شیخ عطار و مآخذ داستانهای مولانا». مجله زبان و ادبیات فارسی، سال دوم، ص ۱۱۵-۱۲۸.

میر صادقی، جمال. (۱۳۷۶). عناصر داستان، تهران، انتشارات سخن، چاپ سوم.  
مولوی ، جلال الدین محمد، (۱۳۶۲). مثنوی معنوی، تصحیح رینولد الین ، نیکلسون، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیر کبیر.

مولوی ، جلال الدین محمد، (۱۳۷۵). مثنوی معنوی، تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی، تهران، زوآر

#### معرفی نویسندگان

**رضا محمد دوست:** دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

(Email: [rmoh1973@gmail.com](mailto:rmoh1973@gmail.com))

**رضا اشرفزاده:** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

(Email: [ashrafzadeh0016@mshdiau.ac.ir](mailto:ashrafzadeh0016@mshdiau.ac.ir): نویسنده مسئول)

**محمود مهدوی دامغانی:** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

(Email: [drmahmoodmahdavidamghani@gmail.com](mailto:drmahmoodmahdavidamghani@gmail.com))

#### COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

#### Introducing the authors

**Reza Mohammaddoost:** Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

(Email: [rmoh1973@gmail.com](mailto:rmoh1973@gmail.com))

**Reza Ashrafzadeh:** Professor of the Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

(Email: [ashrafzadeh0016@mshdiau.ac.ir](mailto:ashrafzadeh0016@mshdiau.ac.ir): Responsible author)

**Mahmood Mahdavi Damghani:** Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

(Email: [drmahmoodmahdavidamghani@gmail.com](mailto:drmahmoodmahdavidamghani@gmail.com))